

نهضت مشعشی و گذاری بر کلام المهدی

نوشته علیرضا ذکاوتی قراگزلو

نهضت مشعشی و سپس دولت مشعشی که در قرن نهم هجری در خوزستان و جنوب عراق برپا شد جنبش صوفیانه - شیعیانه‌ای است که نظایری هم قبل و بعد از خودش داشته است.^۱ از جمله نهضت‌های مقدّم بر مشعشیان جنبش‌های نوع سربرداری در خراسان و مازندران و کرمان را می‌توان یاد کرد و از جمله نهضت‌های هم‌زمان مشعشیان، که البته پنجاه سال پس از مشعشیان نتیجه داد و به تشکیل دولتی نیرومند انجامید، نهضت صفویّه است. در همه این نهضت‌ها آن‌که قیام می‌کند مدّعی مهدویّت یا نیابت خاصّ مهدی است و توده پیروان او شیعیان متصوّف یا متصوّفان شیعی اند که نوعاً عقاید غالبانه ولی ساده‌ای دارند که در سرسپردگی مطلق به پیشوا (که معمولاً سیّد هم هست یا مدّعی سیادت است) خلاصه می‌شود. این اعتقاد غلوآمیز درباره پیشوا مرید سربرداری یا صفوی یا

۱. در این مورد رک: احمد کسروی، تاریخ پانصد ساله خوزستان و مشعشیان. بهترین و جامع‌ترین تحقیق درباره مشعشیان که با استفاده از تمام تحقیقات پیش از خودش تهیه شده است فصلی است از کتاب الفکر الشّعی والنزعات الصوفیة دکتر کامل مصطفی شبلی که ترجمه فارسی آن کتاب به قلم این‌جانب تحت عنوان تشیع و تصوف دوبار چاپ و منتشر شده است (امیرکبیر، ۱۳۵۹ و ۱۳۷۴). در این گفتار به صفحات ۲۸۶ تا ۳۱۰ ترجمه فارسی ارجاع داده می‌شود.

مشعشی را به جانبازی و فداکاری کم‌نظیری می‌کشانید که در تاریخ به قلم دشمنان این نهضتها نیز ثبت شده است و منکر ندارد.

اما انگیزه اقتصادی و زمینه اجتماعی این نهضتها خصوصاً نهضت مشعشی که در این گفتار مورد بحث ماست چه بوده است؟ در قرن نهم دولت متمرکز و نیرومندی در ایران و عراق وجود نداشت، اثر ویرانیهای مغولی و تیموری هنوز ادامه داشت و اوضاع اقتصادی بسیار نامطلوب و وخیم بود، خصوصاً در خوزستان و جنوب عراق قبایلی نیمه گرسنه می‌زیستند که از دیرباز چشم به نواحی آبادتر دوخته بودند و طی تاریخ دوران اسلامی (هشت قرن تا مشعشیان) این قبایل همراه لشکریان صدر اسلام و فاتحان عرب، سپس همراه خوارج، سپس همراه قرامطیان و نیز صاحب الزنج به مناطق و شهرهای آباد اطراف تاخته بودند. البته این یورشها و اهداف اقتصادی و اجتماعی که در بر داشت شکلی عقیدتی به خود می‌گرفت؛ در تمام این موارد رهبران این قبایل نیمه گرسنه مذهب خود را اصل اسلام و مخالفان عقیدتی خود را خارج از اسلام می‌انگاشتند و تصرف اموال و ریختن خون ایشان را - در صورت مقاومت - حلال می‌شمردند و به گوارایی می‌خوردند. در واقع مذهب خوارج، قرامطی‌گری و سپس مشعشی‌گری (و پس از آن وهابی‌گری) حامل عقیدتی یورشهای بدویان فقیر به سرزمینهای ثروتمندتر بود و عناصر شورشی در هیأت بنیانگذاران آن نخله‌ها یا رهبران سیاسی و نظامی آنها به این حرکت‌های خود به خودی شکل می‌داده‌اند نه اینکه جنبشهای مذکور معلول آن عقاید خاص بوده باشد.^۲ بدین‌گونه محرومان به شکلی انتقام تاریخی خود را می‌گرفتند و مستضعفان مدت کمی به نحوی بر قدرت دست می‌یافتند تا باز نهضت بخوابد و قضایا رنگ سابق بگیرد و تاریخ به گونه‌ای دیگر تکرار شود.

محمد بن فلاح بن هبة الله (علوی)^۳ پسر خوانده و داماد ابن فهد حلی (۸۴۱-۷۵۶) است. ابن فهد عالمی پرهیزگار و شیعه‌ای معتدل بود، لیکن پسر خوانده و شاگرد و دامادش، محمد بن فلاح، به راه ریاضتکشی و تصوف رفت و مدتی از خانواده جدا شده در واسط مسکن گزید و همانجا نه تنها با سنتهای محلی توجه به کرامات و مذاهب زیرزمینی آشنا شد، بلکه به تیراندازی و ورزش نیز مشغول گردید و خود را برای رهبری مذهبی رزمجویانه‌ای آماده کرد. دعوی نیابت مهدی از سوی محمد بن فلاح در ۸۴۰ (یکی دو سال پیش از فوت ابن فهد) آغاز شد و ابن فهد او را محکوم به قتل ساخت، وی

۲. تشیع و تصوف، پیشگفته، ص ۳۱۰ متن و حاشیه.

۳. در مورد سیادت محمد بن فلاح تردید وجود داشت. رک: تشیع و تصوف، ص ۲۸۶.

بی تردید محمد بن فلاح را مرتد^۴ می‌شمرده است. در اینجا محمد بن فلاح به این عنوان که صوفی سنی است توانست از گزند شیعیان پیرو ابن فهد در امان بماند. باید توجه داشت که اهل سنت «مهدی» را نوعی می‌دانند نه شخصی، و هرکس از اولاد پیغمبر که علم و صلاحیت کافی داشته باشد نظراً می‌تواند به عنوان مصلح مورد قبول آنان قرار گیرد (مهدی سودانی و مهدی سنوسی و احمد قادیانی از این قبیل بوده‌اند).

در باره کلمه «شعشعه»^۵ و لقب «مشعشع» و «مشعشی» بسیار بحث کرده‌اند آنچه به نظر من قابل قبول است یکی «تفرقه» است، آنجا که محمد بن فلاح گوید «شعشعه دوب فرا رسید»، منظورش شکستی است که در نزارهای دوب بر نیروی محمد بن فلاح وارد شد و محمد بن فلاح توانست عدهٔ قلیلی را نجات دهد و از معرکه بگریزند. معنی دیگر «شعشعه» فرا گرفتن نور الهی است مرید مشعشی را، به طوری که از هر آسیب و گزند در امان بماند. شعشعه همان ایمان به محمد بن فلاح است.

مردم بطایح (خورهای جنوب عراق و خوزستان)، که نخستین گروندگان به محمد بن فلاح بودند، قبلاً سابقهٔ یورش به حله و غارت آنجا را داشتند (۸۲۴ هجری قمری). محمد بن فلاح در حدود ۸۴۳ و ۸۴۴ پیروان خود را واداشت که چهارپایان خود را بفروشند و اسلحه بخرند. با استیلای قحط و گرسنگی بر آنان به سال ۸۴۴ شورش و یورش را آغاز کردند، اما حرکت با موفقیت فوری همراه نبود، حتی به سال ۸۴۸ در دوب شکستی سنگین متحمل گردید، تا آنکه پسر بزرگ محمد بن فلاح، به نام مولاعلی، بزرگ شد و استعداد سازماندهی و جسارت چشمگیری از خود نشان داد. با رهبری مولاعلی، مشعشیان که او را چون بت می‌پرستیدند به پیشرفتهای بزرگ دست یافتند و از حله تا واسط و از واسط تا اهواز را گرفتند. مولاعلی چنان بیباک بود که نجف را نیز غارت کرد و شمشیرهای موجود در حرم حضرت علی (ع) را برای استفاده در جنگ برداشت و اعلام کرد که روح علی بن ابیطالب در وی حلول کرده و خود مظهر خداست و قطب و ولی زمان است و اطاعتش واجب.^۶ افراطکارهای مولاعلی مورد رضایت پدرش نبود و حتی در کلام المهدی از وی اظهار نارضایی کرده است (رک کلام المهدی، نسخهٔ مجلس، ص ۳۲۶). به هر حال مولاعلی در ۸۶۱ جوامرگ شد و بار دیگر رهبری نظامی جنبش نیز در اختیار شخص محمد بن فلاح قرار گرفت. پسر دیگر محمد بن فلاح

۴. عالمان شیعی معتدل، دعوی نیابت خاص مهدی [عج] را از کسی نمی‌پذیرفتند. ضمناً قیام به سیف را تا ظهور مهدی جایز نمی‌دانستند.

۵. رک: تشیع و تصوف، ص ۳۰۱-۲۹۵.

۶. تشیع و تصوف، ص ۳۰۸.

به نام محسن که مورد رضایت پدر بود زیر دست او کار آمد شد و به سال ۸۶۶ که محمد بن فلاح درگذشت توانست کار او را ادامه دهد و تا سال ۸۹۳ که محسن مشعشی وفات یافت دولت مشعشی سامانی داشت. در سال ۹۱۴ هـ ق، شاه اسماعیل رئیس نهضت نیرومند و نوپای صفوی دولت مشعشی را برانداخت. دولت صفوی محتوای دولت مشعشی را به طور وسیع تر دربر داشت. بقایای مشعشیان به صورت شیعیان معتدل درآمدند. خَلَف بن عبدالمطلب و پسرش سید علیخان از عالمان مشهور و مقبول شیعه امامیه در عصر صفوی اند.^۷

در باره دعای شخص محمد بن فلاح عقاید مختلف است. کسروی گوید: محمد بن فلاح دعوی مهدیگری نداشت، بلکه خود را نایب امام و باب یا وکیل مهدی می دانسته است، اما همو منتظر فرصت مناسب بود تا دعوی خود را به مهدیگری و پیغمبری و چه بسا خدایی تبدیل کند (تاریخ پانصد ساله خوزستان، ص ۲۲). زیاده روی و گزافه کاری ظاهراً مربوط به مولاعلی بوده و شخص محمد بن فلاح همچنانکه از کلام المهدی برمی آید نمی خواسته است زیاد از فقاقت و تصوف رسمی شیعیانه دور شود. آنچه هم در دعوی «معارضه با قرآن» به محمد بن فلاح نسبت داده اند بی وجه است^۸، زیرا ما کلام المهدی را ملاحظه کردیم، چنین ادعایی ندارد، الا اینکه خود را «مُلْهُم بالصواب» می دانسته و «حجاب» مهدی می شمرده است. این نظریه «حجاب» همان «تَقْمَص»^۹ غلات متأخر در عراق و ایران است که موسوم به «اهل حق» اند.

در مورد مناجاتها و زیارتنامهها (مثلاً زیارتنامه انبیاء در کلام المهدی، نسخه مجلس ص ۴-۲۳۳) و کارهایی که مهدی [عج] خواهد کرد و به شکل دعا بیان شده است (کلام المهدی، نسخه مجلس، ص ۷-۲۳۶). باید گفت که این همه در سنت شیعیانه است؛ خصوصاً درباره ادعیه و زیارات از قرون هشتم و نهم کتابهای مهمی از کفعمی و ابن طاوس و ابن فهد در دست داریم. در قرن هشتم مرز میان شیعه اعتدالی و شیعه غالی خیلی روشن نبوده است و خیلی از شیعیان معتدل نکاتی غالیانه نیز در عقایدشان داشته اند. اکثر مواد تشیع غالیانه را می توان در کتب رایج شیعه (مثلاً بحار الانوار) یافت. در مورد کلام المهدی باید بگوییم که دو نسخه از آن تاکنون شناخته شده یکی نسخه مجلس که خطی روشن و واضح دارد، اما پایان آن ناقص است به شماره ۱۰۲۲۲، و دیگر نسخه کتابخانه مرعشی

۷. تشیع و تصوف، ص ۳۰۹.

۸. کسروی نسبت معارضه با قرآن به محمد بن فلاح داده، و اشتباه کرده است.

۹. تقمص به معنی پیراهن (قبض) پوشیدن است. اهل حق ترک زبان قالیهایی را که روح الهی در آن منتقل می شود «دُن» (به ترکی یعنی قبا) می نامند و «تَقْمَص» معادل عربی «دُن به دُن» شده است.

قم به شماره ۱۲۱۱ که کامل است، اما خطی ریز دارد و در مواردی ناخواناست. این دو نسخه تفاوت‌هایی هم دارند و ظاهراً دو تحریر از یک کتابند. ضمناً در نسخه مجلس گاه شرح و ایرادهایی هست (مثلاً ص ۵۷). تاریخ گردآوری کلام المهدی ۸۶۵ هـ یعنی یک سال پیش از مرگ محمدبن فلاح است (ص ۴).

از جمله فواید کلام المهدی اسم اشخاصی است که به نحوی با سید محمدبن فلاح تماس داشته‌اند: امیر بیرقلی (۳۲۵)، علی بن کیوان (۳۳۳)، امیر باباعلی و جهان‌شاه (۳۴۳)، توران‌شاه (۳۴۶)، شیخ حسن صراف و شیخ محمد مصری و سید عزالدین (۳۰۶)، شیخ حسن (۳۱۱)، سید محمد بصری (۳۵۴) و تاجری به نام سلیم ابوزیتون.

و نیز از روی این کتاب می‌فهمیم که سید محمدبن فلاح دو تن از نزدیکانش را کشت یکی ملاً طیب یهودی سابق که مسلمان شده بود و فالگیری می‌کرد (ص ۸۲)، دیگر رفیق مصری محمدبن فلاح (احتمالاً همان شیخ محمد مصری است) که پس از مهلت دادنها چون متنبه نشد به قتل رسید (۸۲-۸۰). اینک نکات مهم کتاب کلام المهدی را از روی دو نسخه خطی آن از لحاظ خوانندگان می‌گذاریم. در صفحه ۴ می‌نویسد: امام دوازدهم مستور است، همچنانکه پدرانش با قتل یا مرگ (ظاهری) از چشم نادانان مخفی شدند. مثال دیگر عیسی است که کشته شد و سر او به مصر حمل شد، اما قرآن می‌گوید: «وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ [نساء، ۱۵۷].

و در صفحه ۶ می‌گوید: اینکه در قرآن خطاب به پیغمبر آمده است: «أَتَىٰكَ مَيِّتٌ وَ أُمَّهُ مَيِّتُونَ [سوره زمر، آیه ۳۰] این خطاب نسبت به پیغمبر مجازی است و نسبت به دیگران حقیقی، زیرا دیگران حقیقتاً مرده‌اند.

در صفحه ۷ می‌گوید: معصومین کلمات الله‌اند که لا تغییر لها و لا تبدیل و نیز در ادعیه آمده است: «اللَّهُمَّ بِقَمَاتِكَ الَّتِي لَا تَعْطِيلُ لَهَا فِي كُلِّ مَكَانٍ، يَعْرِفُكَ بِهَا مِنْ عَرَفِكَ، لَا فَرْقَ بَيْنَكَ وَ بَيْنَهَا إِلَّا أَنَّهُمَا خَلْقٌ وَ عِبَادٌ». عین این مطلب در صفحه ۲۱۹ تکرار شده است.

ایضاً در صفحه هفتم آمده است که اگر معصومین همان کلمات اند که «فَتَلَقَىٰ آدَمَ مِنْ رَبِّهِ كَلِمَاتٍ [سوره بقره، آیه ۳۷] پس باید در همان موقع، یعنی زمانی که آدم توبه می‌نمود، موجود و زنده بوده باشند. در صفحه ۸ می‌نویسد: کلمه «وجه‌الله» که در قرآن آمده منظور ذات خدا نیست، بلکه معصومین‌اند.

در صفحه‌های ۹ و ۲۴ آمده است که زیارت قیاب مشرفه مثل زیارت کعبه است همچنانکه «خدا

در کعبه حلول نکرده، ولی کعبه مقدّس است» و این نشان می‌دهد که جمله «مولا علی» به حرم علی بن ابیطالب برخلاف نظر پدرش بوده است.

در صفحه ۱۸ آمده است با آنکه نام محمد (ص) چهار بار در قرآن ذکر شده، اما اسم علی و سایر امامان نیامده است، ازین جهت که مردم با جهاد اکبر به حقانیت ائمه برسند و در صفحه ۲۷ می‌نویسد خداوند امام دوازدهم را غایب کرد و این سید را یعنی محمد بن فلاح مشعشعی را به جای او ظاهر کرد تا مردم امتحان شوند و هرکس صافی است بدو ببینند و هرکس هلاک شدنی است هلاک شود. در صفحه ۱۹ می‌نویسد: هرکس به معرفت برسد سلمان زمان است و در صفحه ۲۴۶ می‌نویسد: این سید [یعنی محمد بن فلاح مشعشعی] مانند سلمان عصمت عارضی^{۱۰} دارد و بصیرت توأم با الهام دارد، همچنین در صفحه ۸۸ از الهام گرفتگی خودش سخن می‌گوید و نیز در صفحه ۲۵۹ گوید: اگر نه این بود که این سید از پرهیزگاران است و هم از آغاز پیرو انبیاء است، بر خدا روا نبود که او را با این جذبۀ جذب کند و بر اسرار کتابش مطلع گرداند. همو از صفحه ۲۶۳ به بعد در معانی حروف مقطعه بحث می‌کند و می‌گوید هیچ یک از مفسران در این موضوع کاری نتوانسته‌اند بکنند و در صفحه ۳۷ می‌نویسد: اکثر قرآن متشابهات است و تأویل صحیح می‌طلبند.

همچنین در صفحه ۱۹ می‌نویسد: حقیقت منتقل نمی‌شود بلکه ظاهر و حجاب منتقل می‌شود، مانند جبرئیل که متشکل به چند بدن شد با حقیقت واحد^{۱۱}

در صفحه ۲۰ توضیح می‌دهد که «لیس الحجاب هو جبرئیل، بل المحتجب فیه» یعنی «جبرئیل همان حجاب نیست یا حجاب جبرئیل نیست، بلکه آن است که به حجاب درآمده است». همچنانکه انسان جسد نیست، بلکه روح است و نیز آن آتش که به چشم موسی آمد حجاب ذات الهی بود، نه اینکه آتش یا درخت خدا بوده باشد.

در صفحه ۲۶ می‌گوید: خدا محتجب در بدن امام است، و در صفحه ۳۰ می‌گوید: روح از ملائکه است که در بدن محبوب شده است، در صفحه ۳۲ می‌گوید: تزییه برای ذات الهی بجاست و صحیح، اما برای حجاب تزییه صحیح نیست.

در صفحه ۸۶ می‌گوید: روح اولیاء نزد خدا متنعم است و روح مفسدان و متمرّدان و ظالمان

۱۰. در صفحه ۴۲ می‌نویسد: «علم و استغناى نبی او را از فعل حرام باز می‌دارد» و این توجیه و معنی معقول و مقبولی است برای عصمت.

۱۱. جبرئیل برای پیغمبر به صورت «حیة کلی» ظاهر می‌شد و برای علی و فاطمه و حسین به صورت «یتیم و مسکین و اسیر» ظاهر گردید (رک: تفسیر آیه‌های ۸ و ۹ سوره دهر).

دوباره به بدن دیگر می رود تا مکلف شود. چون همه بدنها یکی هستند. و از آنجا به حضيض که «ملاً شیاطین» است برسد، و در صفحه ۲۲۴ تأکید و تصریح می کند که سزا و جزا حتماً باید با بدن باشد، چون روح با بدن افعال را انجام داده است.

در صفحه ۴۴ می نویسد: مهدی از اولاد پیغمبر است و از مردم همین زمان. و خود را نایب مهدی می داند، چه اگر مهدی با تمام قدرت خود ظاهر شود، همه ناچارند تسلیم شوند و دیگر مؤمن راستین از دروغین شناخته نمی شود (۴۳).

در صفحه ۷۱ خود را فقیه اهل بیت می داند و این حدیث را می آورد که: «ان الفقیه المأمون اعلم اهل الزمان هو الثائب عن القائم بامر الله في حالة الغيبة و يجب على الخلق القيام معه ليعضدوه حتى يقیم الحدود». سپس می گوید بر خلق واجب است مرا یاری کنند تا حق را ظاهر سازم و باطل را برافکنم. کارهایی که در حکومت خود کرده، طبق آنچه در صفحه ۵۹ و نیز صفحات ۲۷۳ تا ۲۷۶ آمده است چنین است: منع از مسکرات و نجاسات. هرکس پاره‌پاره روی نجاست راه برود او را می زخم تا کفش تهیه کند، گرچه برایش مشکل باشد. قصاب را می زخم اگر خون ذبیحه را نشوید یا کارد را به جای نجس بیفکند یا با پای نجس روی پوست راه برود و پوست نجس را روی گوشت بیندازد. همچنین رنگرز را می زخم اگر رنگش نجس باشد، و طبّاخ و بقال نجس فروش را می کشم. هرکس نگاه ریه امشکوک و مشوب به شهوت کند او را می کشم، مگر طبیب را هر چند، به عورت نگاه کرده باشد. تسبیح تربت فراوان می خرم و میان نمازگزاران توزیع می کنم. یهود را از بصره و جزایر و حویزه اخراج می کنم؛ نماز جمعه برپا می دارم.

مطالب اخیر (تسبیح تربت ... الخ) در صفحه ۳۴۸ نیز آمده است.

به سید مشعشع ایراد گرفته اند که کشتار می کند، او در جواب گفته است: پیغمبر هم می کشت و اسپر می کرد (۶۱/۶۲) و ابوبکر نیز با اهل رده همین معامله را کرد (۶۲). آنها را که کشته ام به سبب سبّ من کشتنی بوده اند، و نیز گفته است اگر خدا مرا تمکّن و توانایی دهد همه شبهات و مکروهات را برمی افکنم (۶۰) و خیلی روشن می گوید: انا والله القائم بحسب النبایة عن الغایب (۷۳).

در باره پیروان خود گوید: شک نیست کسانی که نادان بودند گرد من جمع شدند و خداوند با شعشه آنان را جمع نمود و من آن قدر روی این جمع کار کردم تا بر سنت صحیح راه یابند و این را بگویم که آنان اهل اعتقادند، چون خدا پرده از بصیرتشان برداشته است. البته عده ای درباره من و فرزندانم غلو نمودند و ما از آنان خواستیم که (از آن غلو) توبه کنند و کردند، اما اگر هم تا آخر کشته شوند از من

بر نمی گردند (۷۵).

پیروان محمد بن فلاح موظف اند طبق آیه ۶۶ سوره انفال هر نفرشان با دو کافر مقابله کنند (۱۱۹). در صفحه ۳۳۰ باز هم تأکید می کند من میان قومی جاهل برخاستم که شعشعه آنان را فرو گرفت، شعشعه ای که پیش از آن در عالم پیدا نشده بود. و مکرر خود را حجاب و آلت و نایب مناب سر غایب یعنی امام دوازدهم می داند (۲۲۵). و خود را گاه قائم مقام مهدی (۲۲۳)، گاه مهدی مهدی (۲۱۴) و گاه خود مهدی می نامد: هذا السيد هو المهدی (۲۱۵) که البته توجیه این همه به همان نظریه «حجاب» بر می گردد.

همو درباره حسنین گوید: حسن و حسین مجازاً فرزند پیغمبرند و در حقیقت ملائکه او هستند (۲۱۴) و درباره عیسی می نویسد که پیراهن ملائکه پوشیده است (۲۱۴).

خطبه البیان را که در روایات قدیم نیامده تأیید می کند و می گوید اگر شریف رضی آن را جزء سخنان علی (ع) نیاورده است دلیل بر عدم اصالت نمی شود (۷۶). در اواخر کتاب کلام المهدی که در نسخه مجلس مورد ارجاع ما افتادگی دارد اما در نسخه کتابخانه مرعشی کامل است نیز به خطبه البیان اشاره شده (صفحه ۱۷۰ از نسخه کتابخانه مرعشی). این را باید توجه کرد که خطبه البیان سخت غالیانه است و فقهای شیعه انتساب آن را به علی (ع) رد کرده اند. (مثلاً رک: جامع الشتات، میرزای قمی، چاپ سنگی (ص ۸۱۸) که خطبه البیان را نمی پذیرد). باید افزود که الفاظ این خطبه نیز متناسب با قرن اول هجری نیست.

به محمد بن فلاح تهمت غارتگری هم می زده اند؛ یک مورد مشخص که اموال تاجری از اهل زرون بوده است که مصادره شده توضیح می دهد او فاسق بوده است (۹۵)، و نیز بر او ایراد کرده اند که چهل زن در حرم سرا جمع کرده است، جواب می دهد تا چهار زن به عقد دائمی حلال است و متعه به هر تعداد و ملک یمین (کنیز) به هر تعداد حلال است (۹۴).

در صفحه ۲۱۲ می گوید: اکنون وقت انتقام خون امامان رسیده است و چه یاورانی از شما بهتر؟ و در صفحه ۲۴۹ می گوید: به امیرالمؤمنین (ع) نیز ایراد می گرفتند که این پسر [در اینجا یعنی جوان] سخت دل جلا داد شایسته مرتبه امامت نیست. بدین گونه می خواهد خشونت پیروان خود را توجیه کند. در صفحه های ۹۳ و ۹۴ به یک قاضی مخالف دشنامی زشت می دهد.

در صفحه ۱۰۴ ادعای علم به همه مذاهب و ادیان می نماید و در صفحه های ۱۴۲ تا ۱۴۷ بحث فقهی منظم و دقیق درباره طلاق آورده است. از صفحه ۱۴۷ به بعد نیز احادیث متعددی در فضایل

علی علیه السلام از کتب اهل سنت و شیعه جمع آوری نموده است. من جمله در صفحه ۱۴۹ می نویسد: «در نسب علی هفده زاهد، هفده پادشاه موحد و هفده پیغمبر هست». در عدد هفده نکته ای هست.^{۱۲} در صفحه ۲۶۶ آورده است: کتاب علی است و عترت اولاد علی. در صفحه ۲۳۱ می خوانیم: القرآن مقام الرب و الشریعة مقام الرسول. این همه برای آن است که بگوید کارهایش درست است و دارد اجرای حدود و احکام می کند (۹۵).

در این کتاب بر اجرای احکام و حدود الهی جائی جائی تأکید شده است و عملاً نیز شخص محمدین فلاح بر ظواهر شرع تأکید می ورزیده و عمل می نموده و اعمال و اجرای آن را پیش برده است، اما کم منتقل به این معنی می شود که تکالیف برای اهل باطن ساقط است، مگر آنکه مأمور به بسط و نشر ظاهر باشند.

سخن را در همین جا به پایان می بریم با این یادآوری که کلام المهدی به عنوان یک نص تاریخی ارزش آن را دارد که به صورت چاپ عکسی^{۱۳} و با تهیه فهرس در دسترس اهل تحقیق قرار گیرد.



۱۲. حروفیه، «هفده» را که عدد رکعات نماز در شبانه روز است عددی مقدس می دانستند، و آن را به نحوی به حروف مقطعه ربط می دادند (رک: تشیع و تصوف، ص ۲۱۱).

۱۳. نظر به اینکه دو نسخه مستقل از هم است و هر دو کهن و اصیل است لذا بد نیست اگر قرار بر چاپ عکسی باشد نسخه مجلس که واضح تر است اصل قرار داده شود و تفاوت نسخه کتابخانه مرعشی در حاشیه و یا پایان کتاب بیاید. در اختیار گرفتن این کتاب برای اهل تحقیق از جهت سابقه بعضی نحلله های متأخر بسیار مفید و روشن کننده خواهد بود.